

ایالات متحده، بریتانیا، چین....

## امپراطوری ها چگونه واژگون می شوند؟

نوشته فیلیپ گلوب

ترجمه نگین شریف-چکانوسکی

کنگره آمریکا و کاخ سفید، برای اولین بار توافق کرده و بر ضد چین تصمیم به اقدامات و محدودیت هایی گرفته اند که ممکن است به جنگی تجاری بیانجامد. فرای شکایت های موضعی واشنگتن، برای ایالات متحده پذیرش اینکه قدرت مطلقش زیرسوال برود امری دشوار است. به خصوص از جانب منطقه ای از دنیا که حوزه نفوذی قدرتهای غربی بوده است.

قدرت ایالات متحده در چه شرایطی شکل گرفت؟ چگونه، در کمتر از یک قرن و نیم، مستعمره های سابق انگلستان توانستند از جهت اقتصادی، نظامی و فرهنگی جای اروپا را بگیرند؟ در قرن نوزدهم، با حرکت دو گانه توسعه اقتصادی و استعماری، اروپای غربی مرکز ثقل قدرتی بین المللی و نابرابرانه شد.

سیستم جهانی که سابق، غیر متمرکز و بدون سلسله مراتب بود و از اقتصاد جهانی تقریباً مستقلی با توسعه ای نسبتاً هماهنگ برخوردار بود (امپراطوری عثمانی، اروپای غربی، چین، امپراطوری مغول...) با انقلاب صنعتی و تمرکز همزمان قدرت و ثروت در غرب متحول شد. گسترش اقتصادی و جغرافیایی اروپای غربی، هم زمان بارشد جمعیت گروه های اروپایی در ایالات متحده مثل یک جنبش هماهنگ عمل میکنند. این دو شکل گسترش در طی این قرن به هم پیوسته و ساختار طبقاتی جدیدی را از روابط بین المللی ایجاد کردند. رابطه ای که شاخص آن از یک سو جدایی بین «مراکز قدرت» اروپا-آتلانتیکی غالب و از سوی دیگر مراکز در حال توسعه استعماری مغلوب و وابسته بود. در سال ۱۸۴۸ کارل مارکس و فردریش انگلس در توصیف پیشگویانه خود چنین میگویند که «استثمار بازار جهانی ماهیتی

بین المللی به تولید و مصرف کشورها داده و پایه ملی صنعت را بر انداخته است. به جای نیازهایی که سابق با تولیدات ملی ارضا میشدند، نیازهای جدیدی به وجود آمدند که برای پاسخگویی آنها احتیاج به تولیدات سرزمین و آب و هواهای دوردست» (۱) می‌بود. به جای انزوای مناطق و خودکفایی ملل، روابط جهانی و بگونه‌ای وابستگی جهانی میان ملتها توسعه یافت. با این وجود، این سیستم جهانی در حال توسعه، سیستمی نا عادلانه است. کشورهای جدید صنعتی نقطه حرکت و نقطه شروع دادو سندهایی طولانی و صناعی پر سود شده، ثروت، دانش و مهارت را متمرکز کرده و مانع گسترش آن در جای دیگر شدند. فرناند برودل اینچنین می‌نویسد که «مرکز قدرت با زیربنایی کاپیتالیستی نقطه مسلط کل این ساختار است. از آنجایی که دو سوی قضیه با هم رابطه مستقیم دارند، اگر مرکز به مواد اولیه مناطق پیرامون خود نیاز دارد، این مناطق وابسته به نیاز مرکزی میشوند که قانون خود را تحمیل می‌کند» (۲).

بدین ترتیب یکدست شدن اقتصاد جهانی همراه با خشونت شکل گرفت. در طی جنگهای اشغال گرایانه بی وقفه، تدریجاً بخشهای مهم و مهمتری از دنیا به شبکه‌های تولید و بازرگانی امپراطوری‌های مستعمراتی پیوستند. تعداد زیردستان تحت سلطه مستقیم اروپا که در سال ۱۷۵۰ اندکی بیش نبود (۲۷) میلیون، در قرن نوزدهم به صورت انفجاری افزایش یافت: ۲۰۵ میلیون در سال ۱۸۳۰، ۳۱۲ میلیون در سال ۱۸۸۰ و ۵۵۴ میلیون در سال ۱۹۱۳. به این جمعیت‌های رسمی و ارضی، جمعیت کشورهای هم که به ظاهر مستقل ولی تحت سلطه سیستم تحمیلی کنترل از راه دور و قوانین استعمار طلبانه غیر رسمی هستند، افزوده میشوند.

بدین ترتیب در سرآغاز قرن بیستم، بیشتر از نصف جمعیت دنیا، با زور به یکی از این طبقه بند یهای کاری بین المللی متصل است که صرفاً تنها پاسخگوی نیازهای کشورهای صنعتی نوپا می‌باشد.

## اسطوره انزوای آمریکایی

در این سیستم، بریتانیایی کبیر، غالب شده و تجارت دریایی، تولید و نوسان تجارت را کنترل می‌کند. در نیمه قرن نوزدهم، این کشور با تنها ۲ درصد از جمعیت جهانی، ۵۳ درصد آهن و ۵۰ درصد ذغال سنگ و ذغال چوب را تولید کرده و امتیاز انحصاری نزدیک از ۵۰ درصد پنبه تولیدی در جهان را برای صنعت پارچه بافی خود در دست دارد. مصرف انرژی این کشور، پنج برابر آمریکا و پروس، شش برابر فرانسه و صدو پنجاه پنج برابر روسیه است. او به تنهایی، معرف یک چهارم از تجارت جهانی و دو سوم از دادو سندهای محصولات کارخانه ای است.

در سال ۱۹۱۳، امپراطوری بریتانیا، با اینکه آلمان از نظر صنعتی به پای او رسیده و حتی آمریکا از و جلو زده است، با وسعت زیادش از اقیانوس آرام تا اقیانوس اطلس، آسیای جنوبی، آفریقا و خاور میانه، یک

چهارم جمعیت جهان را در بر می‌گیرد. این امپراطوری قلب سرمایه جهانی و سرمایه گذاری های بین المللی است. در سال ۱۹۱۴، این امپراطوری همچنان در حال رشد، با کلیه سرمایه گذاریه ایش، به خصوص در کشورهای مستقل، آمریکای لاتین و ایالت متحده، ده در صد از درآمد اصلی خود را کسب می‌کند.

قبل از این تاریخ، جان مینارد کینز، اقتصاد دان، چنین می‌نویسد: «یک شهروند لندنی، در حالی که چای صبحش را میل می‌کند، میتواند با یک تلفن محصولات مختلف را از سراسر نقاط دنیا، به هر تعدادی که بخواهد به دست بیاورد (...). سرمایه‌اش را در منابع طبیعی و شرکتهای جدید هر نقطه یی از دنیا که خواست به ریسک بگذارد (...). مستخدمش را به بانک بغلی بفرستد تا هر اندازه که فلز گرانتیمت خواست بیاورد [و] به سرزمینهای خارجی برود بدون اینکه چیزی از مذهب، زبان یا آدابشان بداند و چیزی همراه نداشته باشد جز ثروت...» (۳).

این اولین جنبش جهانی سازی در پایان سال ۱۹۱۴ وقتی که اتحاد بین ملی گرایی و جنگ گرایی ضربه نهایش را به نظم بین المللی سلطه اروپایی قرن نوزدهم وارد می‌کند، به صورتی ناگهانی متوقف میشود.

جنگ، تضاد بین منطق ملی قدرت طلبی و پیشرفت و منطق ماورای ملی و کاپیتالیستی را رو می‌کند. همان طور که رهبر محافظه کار بریتانیایی لرد کرزن اعتراف می‌کند، جنگ امپراطوریهای اروپایی را تضعیف کرده و باعث برانگیختن قدرت‌ها و آرزوهای ضد استعماری با رشدی باورنکردنی میشود. جنگ، همچنین، به انقلاب بلشویکی در روسیه دامن زده و زمینه فاشیسم را مهیا می‌کند. سرانجام و مهمتر از همه اینکه، جنگ اروپا را از پا انداخته و روند انتقال مرکزیت را از این قاره کهن به سمت ایالات متحده به صورتی ناگهانی شدت می‌بخشد.

ایالت متحده تا هم زمان هم یکی از مهره های اصلی روند اولیه جهانی سازی بوده است. حتی قبل از استقلال سال ۱۷۷۶، مستعمره‌های بریتانیایی آمریکای شمالی جای مهمی در سیستم اقتصادی این سمت اقیانوس اطلس داشتند، سیستمی بر پایه استخراج و بازرگانی منابع استعماری. بعد از استقلال، نقش ایالت متحده در داد و ستد این منطقه به صورت قابل ملاحظه‌ای افزایش پیدا می‌کند.

صنعت بین المللی شده پنبه نشانگر این قدرت در حال صعود است. حوالی سال ۱۸۵۰، این صنعت، ۲۰ درصد درآمد خالص واردات و بیشتر از نصف ارزش کل صادرات بریتانیا را در بر می‌گیرد (۴). در همین زمان، ایالات متحده هم با کشتزارهای پنبه در جنوب، جزو اولین تولید کنندگان این محصول در دنیا میشود. این کشور در سال ۱۸۲۰، یک پنجم تولید جهانی و در سال ۱۸۶۰ دو سوم آن را در دست دارد، درست قبل از اینکه جنگ شمال و جنوب برده داری را بر اندازد.

از قرن نوزدهم، رابطه ناگسستنی بین اروپا و ایالات متحده از نظر تجاری، ردو بدلهای بین المللی سرمایه‌ای و جمعیتی وجود دارد. این تبادلات، در نیمه اول قرن، به افزایش جمعیت و سازمان دهی زمینهایی که بیشتر وقتها به زور غصب شده بودند کمک زیادی کرد. این مرحله از گسترش بی‌وقفه جغرافیائی، شباهت زیادی به گسترش استعماری اروپایی دارد؛ چرا که ریشه آن در قدرت مادی و ایده‌های فرهنگی و نژادی است که در تمامی جامعه‌های استعمار شده وجود دارد و بخشی از جنبش کلی توسعه طلبانانه قرن محسوب میشود.

به رغم اسطوره انزوای آمریکایی، ایالت متحده به دنبال جایگاهی قابل رشد در مقطع بین المللی گشته و آن را بدست آورده است: این کشور همواره در عملیات‌های تحمیلی در مستعمره‌های جدید، و گاهی در کنار ارتش‌های اروپایی متعهد شده است. بین سال ۱۸۴۶ و ۱۸۹۸، این کشور ۲۸ عملیات نظامی در آمریکای لاتین و ۱۹ عملیات در منطقه آسیایی-اقیانوس آرام انجام داده است. در عین حالی که در خود قاره آمریکا هم، علیه سرخپوستان بومی مشغول عملیاتی بی‌وقفه بوده است. جنگ با اسپانیا در سال ۱۸۹۸ و استعمار کوبا و فیلیپین مقطع ارتباطی است بین اولین دوره توسعه طلبی و دوره بعد، پس از سال ۱۹۴۵ که غیر رسمی تر ولی گسترده تر از دوره اول است.

در میانه قرن نوزدهم، توسعه طلبان آمریکایی گسترش اراضی را نشانه «سرنوشت بدیهی» (۵) خود می‌دانستند تا برتری خود را در این قاره و بر کل غرب عیان کنند. در اواخر قرن، توسعه طلبان، تاریخ جهانی را باری دیگر بنابر موقعیت جدید پیشرفت صنعت خود (۵، ۲۳) در صد از تولید جهانی کارخانه‌ای در مقایسه با ۱۸،۵ در صد برای بریتانیا در سال ۱۹۰۰) و اهمیت رو به افزایش تعهدات بین المللی‌شان تغییر دادند؛ آنها ترقی آمریکا را به عنوان ثمره یک فرایند تاریخی گزینشی و جانشینی امپریالیستی تصور کردند.

یکی از نزدیکان رئیس جمهور تئودور روزولت، و هوادار توسعه طلبی، برتری اقتصادی جهانی کشورش را در سال ۱۹۰۰ پیش بینی کرده و چنین می‌نویسد: «دلیلی ندارد که ایالت متحده مرکز ثروت و قدرت، بزرگتر از آنچه که انگلستان، روم و قسطنطنیه بوده اند، نگردد» (۶).

دو جنگ جهانی این پیش بینی تحول تاریخی را تایید میکنند. فردای اولین درگیریها، سردستانان بریتانیایی به عهد نامه آنگلو ساکسونی یعنی قسمت کردن تعهدات خود با ایالات متحده می‌اندیشند. اما این کشور از قبل به فکر برتری آمریکایی در جهان است. در سال ۱۹۳۹، کارشناس نافذ امور بین المللی والتر لیپمن می‌نویسد: «در طول دورانی که نسل ما به آن تعلق دارد یکی از مهمترین حوادث تاریخ بشری اتفاق افتاد. قدرتی که تمدن غرب را کنترل می‌کرد از اقیانوس اطلس عبور کرد» (۷). در سال ۱۹۴۶، رئیس جمهور هری ترومن نیز فکر جانشینی قدرت سلطه طلبانه را داشت: «از زمان امپراطوری پارس

داریوش اول، یونان آکساندر، روم آدریان، بریتانیای کبیر ویکتوریا، هیچ ملت و گروهی از ملل به اندازه ما متعهد نبوده است» (۸).

بعد از سال ۱۹۴۵، ایالات متحده به واقع در مرکز و اوج قدرت قرار می‌گیرد: این کشور از اروپا پیشی گرفته، اقتصاد جهانی کاپیتالیستی را ساختار داده و مدرن کرده و سیستم عهدنامه‌های تضمینی ای را برنامه ریزی می‌کند که همچنان دنبال میشوند. به رغم دو قطبی بودن جهانی که به دو بلوک کمونیستی و کپیتالیستی تقسیم شده است، ایالت متحده همچنان در دهه‌های بعد از جنگ بر سیستم بین‌المللی مسلط است. به رغم گفته‌هایی که زوال این قدرت را در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ پیشگویی می‌کردند، این کشور در پایان جنگ سرد همچنان در مرکز دومین دوره جهانی شدن قرار داشت.

در سیستمی کاپیتالیستی و جهانی، سردستگان ایالات متحده که تنها قدرت حاضر بوده، آرزوی قرن جدید آمریکایی را در سر می‌پرورند. در سال ۱۹۹۸، زیگنیو برژینسکی تایید می‌کند که: «وسعت و حضور قدرت جهانی آمریکا امروزه بی‌نظیر است» (۹). سه سال بعد از آن نیز هانری کسینجر می‌گوید که: «پیشرفت جهانی ایالت متحده مثل بزرگترین امپراطوریهای گذشته بی‌مانند است» (۱۰). این دوران نصرت طول زیادی نکشید. دو جنگ و بحران اقتصادی آن را تحت شعاع قرار دادند. با این وجود، ایده‌های توسعه طلبانه همچنان ادامه دارند. آیا از اهداف باراک اوباما این نبود که: «این قرن را به قرن آمریکایی دیگری مبدل کند؟» (۱۱).

ولی سیستم امروزی به سمت چند مرکزی شدن رو دارد. صعود دوباره آسیا و مناطق بزرگ دیگر پسا استعماری، در طی دهه‌های اخیر و نقش جدید کشور-قاره‌ها، مثل چین که مانند قدرت مرکزی نیمه مستقلی در کاپیتالیسم جهانی عمل میکنند، موقعیت را کلاً تغییر میدهند. ایالت متحده بدون شک جزو قدرتهای بزرگ است، ولی باید خود را با کثرت گرائی و نقشی کمرنگتر در امور جهانی وفق بدهد.

- ۱

Karl Marx et Friedrich Engels, *Manifeste du parti communiste*, 1848.

- ۲

Fernand Braudel, *La dynamique du capitalisme*, Arthaud, Paris, 1985.

- ۳

John Meynard Keynes, *Les conséquences économiques de la paix*, Gallimard, Paris, 1919.

-۴-

Eric J.Hobsbawm, *Industry and empire : from 1750 to present day*, Penguin Books, Londres, 2000.

-۵-

Cf. Riginald Horsman, *Race and manifest destiny, The Origin of American Racial Anglo-Saxonism*, Harvard University Press, Cambridge, 1999.

-۶-

Brooks Adams, *America's economic supremacy*, The Macmillan company, New York, 1900.

-۷-

Walter Lippmann, «The Amercan destiny», *Life Magazine*, New York, 1939.

-۸-

Cite par Danold W.White, «History and American Internationalism : The Formulation from the past after World War II», *Pacific Historical Riview*, vol.58, n.2, University of California Press, Berkeley, mai 1989.

-۹-

Zbigniew Brzezinski, *The Grand Chessboard : American Primacy and its Geostrategic Objectives*, Basic Books, New York, 1998.

Henry Kissinger, *Does America Need a Foreign Policy?*, Simon & Schuster, New York, 2002.

۱۱- اشارات رئیس جمهور اوباما در مقابل نمایندگان دو مجلس در ۲۴ فوریه ۲۰۰۹